

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين

مروری بر جلسات گذشته:

بحث ما در مورد حدیث یا قاعده ی سلطنت به دو نکته ی حرف اصلی امام رسید. نکته ی اول را جلسه ی قبل عرض کردم و این جلسه هم ادامه اش می دهیم.

حرف اصلی امام این بود که وقتی ما به عقلاء رجوع می کنیم می بینیم که عقلاء سلطنت بر قواعد عقلائییه را برای کسی قائل نیستند چون هرج و مرج درست می شود. بلکه عقلاء یک سری مقررات عقلائییه دارند و این مقررات را لازم الاتباع می دانند وهمه محکوم این مقررات هستند و اگر معامله ای انجام شد که در چهارچوب این مقررات عقلائییه نباشد، از باب عدم رعایت این مقررات عقلائییه نفوذ ندارد. منتهی کنار این یک چیز دیگری به نام سلطنت برمال وجود دارد. تصرفات مالک را در مالش نافذ می دانند یعنی نفوذ تصرفات مالک در مالش را اعتبار می کنند. لذا ما دو چیز داریم که این دو چیز کنار هم یک معامله را درست می کنند. یکی قواعد عقلائییه ی بیع، قواعد عقلائییه ی اجاره، قواعد عقلائییه ی فلان معامله ی عقلائی؛ یکی هم نافذ بودن تصرفات مالک در مالش؛ این دو تا هم هیچ ربطی به هم ندارند ولی مکمل هم هستند.

نتایج غیر عقلائی دانستن سلطنت بر قواعد عرفی معامله:

ایشان می خواهد بفرماید که اگر کسی فهم عقلائی اش - با قطع نظر از تعابیری که در حدیث سلطنت هست - به این نتیجه برسد آن موقع این حرف چند تا ثمره دارد.

نتیجه ی اول:

ثمره ی اولش عند العقلاء این است که متوجه می شود این سلطنت بر مال است و سلطنت بر مال را با سلطنت بر عقد مرتبط نمی کند. این ها را جدا می کند. لذا وقتی سلطنت بر مال را از سلطنت بر عقد جدا کرد، دیگر نه خطای شیخ را مرتکب می شود و نه خطای سید یزدی را مرتکب می شود و نه خطای محقق اصفهانی را مرتکب می شود.

خطای اول مال شیخ بوده که فکر کرده است بیع یک نوع سلطنت است در حالی که بیع ربطی به سلطنت ندارد. بیع یک عقد است، یک چهارچوب عقلائی دارد و هیچ ربطی هم به قاعده ی سلطنت ندارد.

خطای سید یزدی این بود که فکر کرده است می شود معطاء را نوع عرفی دانست. باز هم سید یزدی در فضای خطای شیخ است. معطاء هم یک عقد عقلائیه است. حالا حصه ای از بیع است، خب باشد! اما اصلا از مساله ی سلطنت بر مال بیرون است.

خطای محقق اصفهانی هم این بود که خواسته یک جامعی درست کند. ایشان خواسته بگوید سلطنت، قدرتی است که از صحت وضعی و تکلیفی انتزاع شده است. بعد گفته است که این صحت وضعی یعنی

نفوذ من جمیع الجهات، نفوذ من جمیع الجهات هم یعنی این که هم حیث مال را آورده است و هم حیث عقد را آورده است. در صورتی که اصلا جامعی بین این ها وجود ندارد! عقلاء به ایشان می گویند ما سلطنت بر سبب نداریم! ما سلطنت بر عقد را قائل نیستیم! شما چطوری بین این ها جامع گرفته اید؟! شما گفته اید من یک معنای جامعی دارم که مطلق نفوذ است. اشتباه کردید! بعد محقق اصفهانی گفت این قدرت بر تصرف یا نفوذ این تصرف، متعلقی به نام بیع دارد، بعد هم گفت معاطاء حصه ای از این متعلق است. فرمایش ایشان خیلی مرتب بود. می گفتند این نفوذ، یک متعلقش هبه است و یک متعلقش اجاره است و یک متعلقش هم بیع است. بیع تملیک عین است، اجاره، تملیک منفعت است. اما نفوذ این تصرف در تملیک عین، یک حصه ای به نام تملیک عین بالقول دارد، یک حصه ای به نام تملیک عین بالأخذ و الإعطاء یعنی معاطاء دارد. خب این اشتباه است. چرا؟ چون اصلا ما چنین مقسم مشترکی نداریم!

لذا وقتی این را خیلی خوب تحلیل می کنند، یک نتیجه ی قشنگی می گیرند:

و مما ذکرنا يظهر أن البيع ليس نوعا من السلطنة على الاموال...

این سلطنت بر مال است. بیع این وسط چه کاره است؟! حرف شیخ غلط است.

و لا المعاطاء حصه من السلطنة على المال أو نوعا عرفيا منها...

که این حرف سید یزدی بود. شیخ بیع را نوع دانست، سید یزدی نوع عرفی دانست یعنی صنف را داخل آورد. محقق اصفهانی آن را حصه دانست. گفت اصلا نه نوع منطقی است و نه نوع عرفی است

بلکه متعلق است. سلطنت به اعتبار متعلقش، تخصص پیدا می کند و یکی از متعلقاتش بیع است و بیع هم تقسیم می شود، معاظاة هم حصه می شود. همه ی این ها فرض بر این است که عقلاء یک چنین عنوان نفوذ جامعی را قائل باشند. اگر عقلاء نفوذ جامع را قائل شدند و شما می توانستید بین این ها یک مخرج مشترک درست کنید - که محقق اصفهانی درست کرد - و عقلاء به این ادعا راه بدهند، ما هم حرفی نداریم. اما اگر عقلاء راه ندهند، اصل این استدلال، غیر عقلائی و غلط است.

نتیجه ی دوم:

بر اساس فرمایش ایشان، نتیجه ی بسیار خوبی که ما می گیریم این است که دیگر فرمایش محقق خوئی دیگر خیلی غلط می شود. اصلاً مسأله، شرعی و فقهی نیست که شما دنبال فقه جدید بروید! اصلاً عقلاء راه را بسته اند.

نتیجه ی سوم:

فرمایش آقازاده ی بزرگوار امام هم غلط است. ایشان فکر کرده است که اگر اطلاق را به عام تبدیل کند مسأله حل می شود. خب شما فرض کنید که حدیث سلطنت عام است. عام در چه چیزی است؟ یا فرض کنید مطلق است و مطلق ناظر به خصوصیات افراد باشد و مبنای حق امام را قبول نکنیم و نگوییم که مطلق تمام الموضوع بودن ماهیت است و ماهیت حاکی از افراد نیست. شما یکی از این دو

فرض را بکنید. خب این طوری حدیث را تحلیل می کنید به کجا می رسید؟ شما اگر گفتید حیث سلطنت علی المال، با حیث سلطنت علی العقد مبائن است، جامع هم ندارند و این ها دو حیث هستند با دو تا فضا، چطوری می خواهید این ها را با مساله ی عام و مطلق حلش کنید؟!

اما اگر فرض کردیم که عقلاء راه دادند، باز هم اشکال آقای خوئی وارد نیست. یعنی اگر فرض کنیم عقلاء گفتند که ما می توانیم یک نفوذ جامعی درست کنیم و حرف محقق اصفهانی درست شد، در نتیجه این نفوذ جامع، متعلقی به نام بیع دارد و حصه ای به نام معاظاة دارد و از طریق حصصش، ناظر به این سبب است. اگر این ها درست شد، اشکالی وجود ندارد! چون ما می خواهیم اسباب عرفی را اسباب شرعی کنیم. ما که نمی خواهیم اسباب نیش غولی را مطرح کنیم. اسباب عرفی هستند که اسباب شرعی می شوند - بعدا امام این جا در تعارض دلیل سلطنت با ادله ی محرمان یک تنمه ی خیلی مرتبی دارند - پس اول آن راه ورود را باید دقت کنیم.

نتیجه ی چهارم:

یک نکته ی پایانی هم عرض کنم. امام می فرماید اگر کسی سلطنت علی المال را - همان طور که من عرفی معنایش کردم - بفهمد، آن موقع کاملا بین "أحل الله البیع" با سلطنت جدا می کند. "أحل الله البیع" امضاء این عقد عقلائییه است با همان ضوابط امضاء که که در بحث اصولی گفتیم. "أحل الله البیع" کار خودش را می کند. سلطنت علی المال، قبول سلطنت بر مال است و هیچ ربطی به هم

ندارند اما مکمل هم هستند. یکی تکلیف این عقد را معلوم می کند و یکی هم تکلیف نفوذ این تصرف در مال را معلوم می کند. لذا محقق اصفهانی خوب فهمید که "أحل الله البيع" با حیث سلطنت فرق دارد. انصافاً این هم در عبارات ایشان بود. اما گرفتاری محقق اصفهانی این بود که سلطنت را می آورد و یک عنوان جامع درست می کرد، بعد هم حیث این عنوان جامع، با حیث سبب قاطی می شد. سید یزدی هم همین طور بود. می گفت اگر "الناس مسلطون علی اموالهم" درست نشود، "أحل الله البيع" هم درست نمی شود. چرا؟ چون آن ها را در فضای سبب می برد و می گفت "الناس مسلطون علی اموالهم" دارد تکلیف اسباب عرفیه را درست می کند و "أحل الله البيع" هم سبب عرفی را امضاء کرده است. خب این کار اشتباهی است.

امام - با تقریری که ما از ایشان داشتیم - می خواهد بگوید وضع ما نسبت به محقق خوئی، نسبت به آقازاده ی ایشان، نسبت به سید یزدی، نسبت به محقق اصفهانی روشن می شود. باقی می ماند فرمایش آخوند اما قبل از ورود به فرمایش ایشان، وارد بحث الفاظ حدیث سلطنت بشویم. حالا فهم عقلائی را کنار می گذاریم. گفتیم امام از دو راه کار می کند. یک راهش بحث عقلائی بود که نتایجش را گفتیم و تکلیف همه را روشن کردیم. یک راه هم بررسی کلمات خود حدیث است. الفاظش را با فرمایش امام کار کنیم. بحث این را انجام دهیم تا ببینیم که آیا این جا سلطنت علی المال است به نحوی که مال موضوع است یعنی متعلق المتعلق است تا در فضای فرمایش محقق ایروانی و آن قول چهارم بیافتیم؟ یا مال در واقع طرف نسبت است و سلطنت علی المال اعتبار شده است؟ اگر این

طوری بود حیث مال چه حیثی است و آخوند چه فرمایشی دارد؟ ببینیم تکلیفمان در الفاظ با آخوند
و محقق ایروانی چه خواهد شد إن شاء الله.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين.